

شاه شهرو

دوهفته‌نامه
بانوان مشهد
ضمیمه
روزنامه شهرآرا
دوشنبه
۲۵ تیرماه ۱۳۹۷
شماره ششم

داستان قهرمان و هراس سقوط از آرابه

روایتی از زندگی زهرا صدیقی که معاون رئیس جمهور
در توئیتر خود قول داد مشککش را حل کند

۵ و ۴

اتاقی از آن خود

بررسی تاریخچه حضور زن در عکاسی جهان و ایران

۸

بانویی در انتظار

۲

۸۳ سالگی ورزش بانوان

نگاهی گذرا به پیش گامان ورزش زنان در مشهد

۳



مادر بی دختر، مادر بی دوست

ذوق بیاورند. یک نویسنده فارغ از اینکه زن است یا مرد، شیرین‌ترین و دلگرم‌کننده‌ترین بازخوردهایش را از دخترها می‌گیرد. وارد بحث رشته‌هایی که در آن‌ها سرشته ندارم نمی‌شوم اما در کار نویسندگی، دخترها اصلا یکی از پایه‌های اساسی بازار کتاب و مخصوصا داستان و رمان هستند که اگر نباشند و نخوانند، شک نکنید بازار کتاب کلا می‌خواهد. بیشترشان خودشان هم - حتی اگر شده از دور- دستی به آتش می‌رسانند. شاید هیچ وقت هنرمندان حرفه‌ای نشوند ولی در طول عمرشان دست کم یک داستان می‌نویسند، دست کم یک شعر می‌سرایند و دست کم یک صفحه رنگارنگ از خودش برای قاب کردن و زدن روی دیوار اتاق دارند. شاید دست همه‌شان به ساز نرسد ولی آواز توی رگ‌های همه‌شان جریان دارد و در خلوت‌هایشان بیرون می‌تراود. خلاصه که دخترها سرشار از انرژی‌های مثبت هستند و خوش به حال مادرهایی که توی خانه‌شان دختر دارند و خوش‌تر به حال مادرهایی که توی خانه‌شان دوتا دختر دارند که بنشینند و خواهرانگی‌هایشان را تماشا کنند؛ اما برای آنکه مادرهای بی دخترزادی غصه نخورند، این را هم بگویم که مادری‌ها یک ضرب‌المثل دیگر هم داریم. می‌گوییم: «دختردار که شدی، پیراهن سرخ را از تنت در بیاور.» بله، مامان‌های دختردار بهتر است ماتوقشنگه‌ها و شال خوشگل‌ها و اچیانای بعضی آلات و ادوات دیگرشان را همان اول خودشان در بیاورند و دودستی تقدیم دخترهایشان کنند، قبل از آنکه توی کمد و کشو دنبالشان بگردند و پیدایشان نکنند و سراغش را که می‌گیرند دخترشان بگوید: «دست منه. خیلی هم بهم می‌آد! دیگه هم بهت نمی‌دم مامان‌خانم!»

می‌گویند سه تا صداست که عمر آدم را زیاد می‌کند و جوان نگهش می‌دارد: یکی صدای شرشر آب، یکی صدای چرینگ و چرینگ سکه و یکی دیگر صدای دختر. این صداها عمر آدم را زیاد می‌کنند، نه عمر مرد را. می‌خواهم بگویم انرژی بخشی و الهام بخشی دختران چیزی فراتر از جنسیت و جاذبه‌های مربوط به آن است. شاید مربوط می‌شود به مادرانگی بالقوه‌ای که با آن‌ها زاده می‌شود. دخترها از وقتی زبان باز می‌کنند مادرانگی‌ها و عشقشان به مفهومی تحت عنوان خانواده را ابراز می‌کنند. به یک دختر بچه که تازه زبان باز کرده است سه تا قاشق بدهید، دو قاشق بزرگ و یک قاشق کوچک. بعد، از او بپرسید: «این‌ها کی هستند؟» شک نکنید که یکی از قاشق‌ها مامانشان است، یکی باباشان و قاشق کوچک بچه‌شان. دوست دارید امتحان کنید؟ دخترها همیشه مادرند. تا وقتی بزرگ شوند و ازدواج کنند و بچه‌دار شوند، همیشه دنبال چیزی می‌گردند که برایشان مادی کنند. برای بچه‌گره‌ها و جوجه‌ها، برای عروسک‌هایشان، برای بالش‌های کوچکی که توی بغلشان جامی شود و حتی برای بطری خالی نوشابه. همه این‌ها را دیده‌ام که می‌گویم. بزرگ‌تر که می‌شوند و دیگر وقت عروسک‌بازی‌شان می‌گذرد، مادر دوست‌ها و هم‌کلاسی‌هایشان می‌شوند. کافی است یکی‌شان توی کلاس سردرد بگیرد تا ببینی بقیه چطور عین مادرها بی-قراری می‌کنند و برایش دنبال دارو و درمان می‌گردند. این‌ها را هم دیده‌ام که می‌گویم. دخترها برای اعضای خانواده خودشان هم مامان‌بازی درمی‌آورند. کسانی که خواهر دارند می‌دانند مرز بین مادر و خواهر بزرگ‌تر و حتی گاهی کوچک‌تر چقدر کم‌رنگ است. حتی پدر و مادرها هم گاهی دلشان می‌خواهد زبیرتابش مادرانگی‌های دخترهایشان و حالش را ببرند. وقتی که دخترشان عین یک مادر سر سفره لقمه را از دستشان می‌گیرد که «باباخانم! شما چربی داری! اینا چیه می‌خوری؟!». مادری‌ها ضرب‌المثل‌های زیادی درباره دخترها داریم. می‌گوییم: «مادر بی دختر، مادر بی دوست!» این انرژی دادن و حمایت کردن شامل هر چیز مطلوبی می‌شود و هیچ محدودیتی ندارد. هر کاری که بخواهی بکنی، این دخترها هستند که بهتر از هر کسی می‌توانند تو را سر



*
شهربانو
لیلا صبوچی خامنه
نویسنده



*
شهربانو
معصومه امام وردی
کارشناس
علوم تربیتی

دهه کرامت با نام بانویی آغاز می‌شود که در پرتو نور امامت تربیت شده و همواره به این نور متصل بوده است تا جایی که وقتی امام‌زمانش راهی سفر خراسان شد، برای دیدار ایشان سخت‌ترین راه را برگزید تا نشان دهد هرچا امام نباشد زیستن را نشاید.

فاطمه معصومه (س) بزرگ بانویی است که علم، تقوا، حیا و عفت ایشان به اندازه‌ای بود که امام کاظم (ع) او را «فداها ایواها» خطاب کردند. علت این موضوع هم برمی‌گردد به پاسخ‌گویی حضرت معصومه (س) به سؤالات شیعیان در غیاب پدر بزرگوارشان، آن هم در سنی که شاید در تصور نباید کودکی خردسال بتواند چنین سؤالاتی را پاسخ دهد.

فاطمه معصومه (س) دختری از سلاله پاک رسول خدا (ص) است. او از ده سالگی طعم یتیمی را می‌چشد و در دامان برادر تربیت می‌شود. بیش از ۲۰ سال در کنار برادر می‌زید و سبک زندگی را از امام زمان خویش به صورت مستقیم دریافت می‌کند.

همیشه این موضوع مطرح بوده است که چطور می‌توانیم از سیره اهل بیت (ع) الگو بگیریم و در زندگی خود به کار ببریم. اگر به شناخت و معرفت کافی از این بزرگواران برسیم، لحظه‌لحظه زندگی آن‌ها می‌تواند راه را برای ما روشن کند تا گرفتار ظلمت و تاریکی نشویم.

اگر نگاهی به زندگی کوتاه حضرت معصومه (س) بیندازیم، می‌بینیم که این بزرگوار از همان کودکی در مسیر دین و کسب معارف الهی قرار گرفته بوده است، چه در زمان پدر بزرگوارشان و چه در زمانی که برادر بزرگوارشان مسئولیت تربیت و سرپرستی فرزندان موسی بن جعفر (ع) را برعهده داشتند.

این بانوی بزرگ در کنار حفظ حیا و عفت خود، آنچه را در محضر پدر و برادر خود کسب کرده بود به بانوان عصر خویش منتقل می‌کرد تا جایی که یکی از لقب‌های آن حضرت «محدثه» است، یعنی کسی که روایتگر حدیث است.

این بزرگوار علاوه بر عالم بودن و آشنایی با مسائل سیاسی روز، در عبودیت نیز در عصر خود یگانه بود. این مسئله در ۱۷ روزی که ایشان در شهر قم اقامت داشت به روشنی در تاریخ ثبت شده است تا جایی که مکانی که ایشان در آن چند روز به عبادت پرداخت، امروز محل زیارت مشتاقان حضرتش است. از دیگر ویژگی‌هایی که برای این بانو می‌توان برشمرد عصمت ایشان است. عصمت از نوع عصمت امام نیست بلکه عصمت در ولایت است و ایشان با سیره خود ثابت کرد می‌توان در راه بندگی حق به این مقام رسید. از همین رو، برادر بزرگوارشان لقب «معصومه» را درباره ایشان بیان کردند.

حضرت معصومه (س) الگویی برای تبعیت محض از امامت و ولایت است. این بانو وقتی امام زمانش راهی سفری بی‌بازگشت می‌شود، دوری ایشان را تاب نمی‌آورد و به شوق دیدار برادر، وقتی نامه برادر مبنی بر اینکه خود را به خراسان برساند به دستش می‌رسد، به همراه تنی چند از برادران و اعضای خانواده، رنج سفر را به جان می‌خرد تا هم با روشنگری در طول مسیر از غربت امامش دفاع و مخالفت خود را از حکومت ظالم وقت، یعنی بنی‌عباس، اعلام کند و هم دیداری دوباره نصیبش شود.

روشنگری‌های این حضرت در مسیر حرکت به سمت خراسان درباره چهره نفاق عباسیان، تبلیغ آیین محمدی و مذهب تشیع، بیان احادیثی در باب ولایت و امامت و... باعث شد افکار عمومی دریابد آنچه از ولیعهدی امام رضا (ع) گفته شده چیزی جز فریب حکومت عباسی نبوده است.

حضرت معصومه (س) نیز چون ما از امام زمان خویش دور افتاد و نتوانست بر این دوری تحمل کند. در نتیجه تلاش کرد در راهی قدم گذارد که چندی پیش امامش راهی آن شده بود اما منتظر بودن ما کجا و انتظار همراه با عمل حضرت معصومه (ع) در غیاب امام زمانش کجا. هر چند زوایای مختلف شخصیت حضرت معصومه (س) در تاریخ ثبت نشده است و وجوه مختلفی برای ما همچنان ناشناخته است، با نگاهی به زیارت‌نامه این حضرت که از امام رضا (ع) به دست ما رسیده است می‌توان به مقام شفاعت و جایگاه نورانی این بزرگوار پی برد. همچنین در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «همه شیعیان ما به شفاعت او (حضرت معصومه) وارد بهشت می‌شوند.»

زن، مظهر حیات و آفرینش

نمود حضور زنان در این دوره پیکرک‌های زنانه است که بر نیروی باروری و زاینده‌گی زن همچون مظهری از نیروهای حیات بخش تأکید می‌ورزند. ایران یکی از نخستین جامعه‌هایی است که در هزاره‌های پیش از تاریخ به عصر کشاورزی گام نهاده است. در عصر کشاورزی، زن وضع ممتازی داشت و صاحب قدرت فراوانی بود. او از آتش محافظت می‌کرد. ظروف سفالین می‌ساخت (ساخت آن از عوامل مهم تحول و پیشرفت محسوب می‌شد). اداره کارهای قبیله و حل و فصل اختلاف‌ها و نزاع‌ها برعهده او بود و به حکم مادر بودن و ایجاد نسل و حراست از کانون خانواده، مظهر حیات و آفرینش و الهه مادری و باروری گردید. در ایران فرهنگی و در میان مردمان بومی این سرزمین هم نشانه‌هایی از مذهب مادر-خدایی مشاهده می‌شود تا اینکه اقوام آریایی پس از کوچ به سوی غرب روش پدر-شاهی خود و به همراه آن مذهب پدر-خدایی را در سرزمین‌های مفتوح رواج دادند. لازم است خاطر نشان کنیم که پیش از مهاجرت آریایی‌ها، ساکنان بومی فلات ایران تمدن چشمگیر و درخشانی داشتند که در آن، زن پایگاه و جایگاه والایی داشت و قدرت برتر زن که متعلق به دوران اولیه کشاورزی است در آن محرز بود. با تسلط اقوام مهاجر، بسیاری از نمادها و اسطوره‌های بومی این سرزمین در سراسر بومی نابودی افتاد هر چند شکل‌های تحول یافته‌ای از آن نمادها را در اساطیر قوم غالب می‌توان مشاهده کرد.

حضور زنان در عرصه‌های مختلف زندگی در تاریخ ایران و پیش از آن، قطعاً مسیری بی‌فراز و نشیب و همواره رو به جلو و پیش‌رونده نبوده و با اوج‌گرفتن‌ها و عقب‌گردهای متعدد همراه بوده است. اثبات اینکه زنان از آغاز نقشی پررنگ و حساس در محیط پیرامون خود و در آفرینش و پیش بردن تمدن انسانی داشته‌اند از لابه‌لای صفحات گاه روشن و گاه مبهم تاریخ نوشته و نانوخته باعث می‌شود که این بخش مهم جامعه که بنا به دلایلی چند، کم‌کم و در برهه‌هایی از زندگی به حاشیه رانده شده و در سایه قرار گرفته است، تا اندازه‌ای که حتی خود خویشتن خویش را به فراموشی سپرده است، به اعتماد به نفسی که شایسته آن است دست یابد زیرا دست یافتن به این اطمینان برای کل جامعه سودمند و راهگشاست.

حضور زنان در ایران فرهنگی (که گسترده‌تر از ایران جغرافیایی و سرزمینی است) پیش از تاریخ دو گونه جلوه یافته است. گاه مصادیقی عینی و ملموس دارد همچون پیکرک‌های زنانه و تصاویر و نقش‌هایی که بر ظروف و الواح و کتیبه‌ها نقش بسته است و گاه مصادیق ذهنی و انتزاعی را در بر می‌گیرد مانند مفاهیم و اشاره‌هایی که در اساطیر و افسانه‌ها و قصه‌های قدیم نهفته است.

اکنون با توجه به این نمودها اگر بخواهیم حضور و نقش زنان را در ادوار مختلف پیش از تاریخ ایران فرهنگی بررسی نماییم، باید از تجمع ساده انسان‌ها در این پهنه شروع کنیم که رفته‌رفته با به وجود آمدن تغییرات جوی و اقلیمی، از مرحله شکار به کشاورزی رسید و در روند این گذار، زن به دلیل نقش‌های سازنده‌ای که ایفا کرد، در باور مردمان به شایستگی و خردمندی و برتری شناخته شد. حدود هزاره ششم قبل از میلاد که به عنوان دوران یکجانشینی و روستایی‌نشینی در ایران شناسایی شده است تقریباً هم‌زمان است با قدیمی‌ترین نشانه‌ها از وجود قدرت زنانه در پهنه ایران فرهنگی، و بارزترین



*
شهربانو
افسون وفادوست
پژوهشگر تاریخ



۸۳ سالگی ورزش بانوان

نگاهی گذرا به پیش گامان ورزش زنان در مشهد



*
شهریار
غلامرضا آذری
خاکستر

از سال ۱۳۰۶ ش. براساس قانون مجلس شورای ملی درس تربیت بدنی و ورزش به صورت اجباری جزو برنامه‌های درسی تمام دوره‌های تحصیلی قرار گرفت اما اجرای این قانون به علت کمبود نیروی انسانی متخصص با مشکل مواجه شد. بنابراین در سال ۱۳۱۴ به تأمین معلم تربیت بدنی مورد نیاز آموزش و پرورش اقدام شد. براین اساس، سابقه ورزش دختران در خراسان به ۸۳ سال پیش برمی‌گردد. اولین مرتبه که در مدارس دخترانه ورزش انجام شده در سال ۱۳۱۴ بوده است. تا این زمان، ورزش در دبستان‌های دخترانه معمول نبود. اداره معارف برای اینکه دختران نیز از فواید ورزش و نتایج صحی آن بهره‌مند شوند، به دبیرستان‌های دختران دستور داد که در هفته دو ساعت، محصلان به تعلیمات ورزشی مشغول گردند.

بسکتبال، والیبال و پینگ‌پنگ به فعالیت پرداخت. وی از سال ۱۳۳۴ به ورزش دوومیدانی روی آورد. از رقبای وی در خراسان می‌توان به خانم‌ها حمزه‌پور، سرکاری، ناصری، پژند، میرعمادی، فروزان، سلماسی، تاجور، بهرامی و ... اشاره نمود. سال ۱۳۴۰ در مسابقات آموزشگاهی کشور در ۳۳/۴ متر به مقام چهارم رسید. همچنین مقام دوم دوومیدانی ۱۰۰×۴ متر را در تهران کسب کرد. اصفهانی‌زاده در سال ۱۳۴۳ موفق به کسب عنوان چهارم مسابقات قهرمانی کشور در رشته والیبال شد.

* سوارکاری

در سوارکاری نیز خانم پروین پروز پیش‌گام بوده است. وی متولد سال ۱۳۱۶ مشهد است و تحصیلات ابتدایی را در دبستان و دبیرستان شاهدخت به پایان رسانده است. او پس از دریافت دیپلم در دبیرستان فروغ، وارد دانشکده پزشکی مشهد شد و دریافت دکترای عمومی فارغ‌التحصیل گردید و به استخدام بهداری مشهد درآمد. از سال ۱۳۵۳ به ورزش سوارکاری علاقه‌مند شد و سال ۱۳۷۵ در مسابقات قهرمانی بانوان کشور عنوان دوم را با اسب کهکشان کسب کرد.

* تنیس روی میز

عفت‌السادات پسند اول اردیبهشت ۱۳۲۹ در مشهد متولد شده است. پس از پایان

* نیرو و راستی

منوچهر مهران، از پیش‌کسوتان ورزش خراسان، که فعالیت‌های ورزشی خود را از مدارس مشهد آغاز کرده بود پس از انتقال به تهران، با کمک همسرش، منیراصفیا جزنی، باشگاه ورزشی «پیکار» و مجله «نیرو و راستی» را تأسیس کردند. خانم جزنی، از ورزش‌دوستان، پس از مرگ مهران، مدتی مدیریت باشگاه را به عهده داشت و نخستین مدیر زن باشگاه‌های ورزشی ایران شناخته شده است. تلاش‌های ارزنده وی موجب شد زنان تا اندازه‌ای با ورزش آشنا شوند.

اما در شهر مشهد، تعدادی از زنان در ورزش پیش‌گام بوده و در رشته‌های مختلف ورزشی فعالیت داشته‌اند. از دهه ۳۰ به بعد، رد ورزشکاران زن مشهدی در مسابقات دیده می‌شود. رشته‌های دوومیدانی، سوارکاری، تنیس، والیبال، هندبال، نجات غریق و گلبال با اقبال زنان مشهدی مواجه شده و آن‌ها در این رشته‌ها پیش‌گام بوده‌اند.

* دوومیدانی

سابقه رشته دوومیدانی زنان در مشهد به دهه ۳۰ می‌رسد. ناهید اصفهانی‌زاده در ۲۵ دی‌ماه ۱۳۳۱ در مشهد به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وارد دانشکده پرستاری جرجانی شد و لیسانس پرستاری گرفت. از دوران دبیرستان به ورزش روی آورد و در رشته‌های دوومیدانی،



شد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی، از دبیرستان ارض اقدس دیپلم علوم تجربی گرفت و موفق به اخذ فوق دیپلم تربیت بدنی از دانشکده تربیت بدنی تهران شد. وی از سال ۱۳۷۴ به عضویت تیم نجات غریق خراسان درآمد. چهار مدال طلای طول شناختی مختلط تیمی در سال ۱۳۷۷ کسب نمود و مقام سوم قهرمانی سال ۱۳۷۸ از دیگر افتخارات خانم افشارپور است.

* والیبال نشسته

والیبال نشسته از دیگر ورزش‌هایی است که زنان مشهد در آن پیش‌گام بوده‌اند. در این زمینه فعالیت‌های بی‌بی‌زهرا اسلامی، متولد فروردین ۱۳۳۷ در مشهد که سال ۱۳۵۷ موفق به اخذ دیپلم تجربی شد، به چشم می‌خورد. از سال ۱۳۵۸ در اداره بهزیستی خراسان مشغول کار شد و از سال ۱۳۶۹ پس از پیگیری‌های مستمر برای راه‌اندازی ورزش معلولان، مسئولیت هیئت خواهران معلول استان به وی واگذار شد. از سال ۱۳۷۹ عضو تیم والیبال نشسته کشور شد و به هلند رفت ولی تیم ایران مقامی کسب نکرد. از دیگر ورزشکاران والیبال نشسته مشهد می‌توان به خانم مریم پاژه و ملیحه احمدی محمدیه اشاره کرد که همراه با تیم والیبال نشسته مقام‌هایی کسب کرده‌اند.

تحصیلات در دبستان‌های اسدی و فروغ، وارد دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی شد و به عنوان دبیر ورزش به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در سال ۱۳۵۱ موفق به کسب مقام سوم مسابقات دوئل تنیس کشور در آذربایجان شرقی شد. همچنین قهرمانی مسابقات دوئل به همراه خانم تدین، نایب قهرمانی مسابقات دونفری کشور در سال ۱۳۵۲، کسب مدال برنز مسابقات دوئل قهرمانی کشور به همراه خانم خمسه در سال ۱۳۵۸ و عنوان مربی ممتاز و برگزیده کشور در سال ۱۳۷۵ از دیگر افتخارات خانم پسند است.

مینا بهرامی، متولد ۱۳۴۴ (مشهد)، از دیگر زنان علاقه‌مند و پیش‌گام در ورزش تنیس روی میز ناشنویان است. وی قهرمانی مسابقات انفرادی در سال ۱۳۶۷ و ۱۳۸۰ را کسب نمود. همچنین نایب قهرمان مسابقات انفرادی در سال‌های ۱۳۷۰، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۹ است. از دیگر ورزشکاران این رشته می‌توان به نغمه پیمان، متولد ۱۳۵۳ در مشهد، اشاره کرد که در مسابقات قهرمانی تیمی تنیس روی میز کشور در سال ۱۳۷۲ به همراه الهام حکاک، توکی و دلنا پیمان مقام قهرمانی را کسب نمودند.

* نجات غریق

طلعت افشارپور در سال ۱۳۴۶ در مشهد متولد

نظریات مختلف فقهی حول موضوع را بررسی کند تا به یک اجماع فقهی برسد. به همین منظور، کتاب «حضور زنان در ورزشگاه- پژوهشی فقهی» به قلم جواد فخار طوسی می‌خواهد گره‌گشا باشد. کتابی که به سفارش مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری و از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) در دو بخش به حکم اولی و ثانوی حضور زنان در ورزشگاه‌ها می‌پردازد و در هر بخش دلایل ممنوعیت و مجاز بودن آن را احصا می‌کند و در نهایت، به این جمع‌بندی می‌رسد که مجاز بودن حضور زنان در ورزشگاه‌ها یک حکم شرعی اجتماعی است.

استادیوم‌های ورزشی یکی از مناقشات و چالش‌های حوزه زنان در ایران معاصر است. اهمیت و گستردگی این مطالبه عمومی تا آنجاست که در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری، نامزدهای ریاست جمهوری هم‌ناگزیر از اعلام موضع درباره حضور یافتن یا حضور نیافتن زنان در ورزشگاه‌ها شدند. دیدگاه‌های فقهی و اجتماعی متفاوتی درباره نفس حضور زنان در ورزشگاه‌ها و کیفیت و نوع حضور آنان مطرح است. مخالفان و منتقدان حضور زنان در ورزشگاه‌ها عموماً با استناد به مبانی فقهی نگذاشته‌اند قفل حضور زنان در ورزشگاه شکسته شود. مواجهه دولت با مخالفان و منتقدان موجب شد یک بار برای همیشه به بررسی فقهی موضوع بپردازد و

زنان ایرانی که در جریان انقلاب اسلامی دوشادوش مردان در تمامی صحنه‌های مبارزه علیه رژیم ستمشاهی حضوری اثرگذار داشتند، در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، با حاکم شدن نظام مورد وثوق عموم مردم که در تصمیم‌گیری‌های حکومتی به مبانی دینی توجه می‌کرد، فضای مساعدی برای حضور در عرصه عمومی پیش روی خود دیدند. حوزه ورزش عمومی و قهرمانی یکی از عرصه‌های حضور زنان بوده است. اکنون زنان ایرانی در تمامی رشته‌های ورزشی حضور جدی دارند و به سرعت خود را برای رقابت در سطح جهانی آماده می‌کنند. در کنار این، زنان می‌خواهند هیجان عمومی ورزش را تجربه کنند. حضور زنان در ورزشگاه‌ها و

در آزادی روپای حضور زنان



*
شهربانو
نادیا تقوی



داستان قهرمان و هراس سقوط از ارابه

روایتی از زندگی زهرا صدیقی که معاون رئیس جمهور در
توییت خود قول داد مشککش را حل کند



*
شهر بانو
مهد به مینا

شاید تصور همه ما از یک آدم معلول این باشد که مثلا با ویلچر در میان یک خیابان شلوغ مانده است و کسی نیست او را هل بدهد و از میان ماشین‌های عصبانی نجات دهد. یا مثلا رسیدن به جوی آبی در پیاده‌رو یا افتادن در چاله‌ای میان یک کوچه. همه این‌ها مشکلاتی است که معلولان با آن‌ها سروکار دارند یا کلیشه‌ای است که ما از آن‌ها زیر پرچسب معلول تصور داریم. شخصیت اول این روایت همه این کلیشه‌ها و پیش‌فرض‌ها را پس زده است. او اگرچه مثل همه معلولان از سوی جامعه و شهروندان نادیده گرفته شده، ننشسته است روی ویلچر یا گوشه خانه‌اش گریه کند. هرچند بارها گریسته و بارها نتوانسته است. او دختر جنگ است. او شبیه همه ما شب‌ها برای خودش رؤیای پردازی می‌کند اما صبح از فاصله بی‌رحم میان خواسته‌ها و داشته‌هایش قلبش به درد می‌آید و گاهی شدیداً احساس استیصال و بدبختی می‌کند. با این حال، نه تنها از رؤیای پردازی و امید دست نمی‌کشد بلکه آن‌ها را با شرایط و موقعیتش تطبیق می‌دهد تا سهمش را تا جایی که می‌تواند از زندگی بگیرد.

عزمم را جزم کردم که موتور سوار شوم. موتوری خریدم که خیلی خوشگل بود اما قرار بود تکه تکه شود تا مناسب ویلچرم باشد. شب‌ها پیش خودم تصور می‌کردم. لحظه شماری می‌کردم زودتر حاضر شود تا بتوانم سوارش شوم

خانواده، فلج از بقیه اندام‌هایش پا پس کشید و تنها پاهایش را به غنیمت برد. ابتدایی‌ترین مشکلی که زهرا از همان کودکی با آن دست‌به‌گریبان بود رفت‌وآمد بوده است و هست.

* «در فضای آشفته و ملتهب آن روزها، نه تنها امید و امنیت و رفاه، که از اقبال بد، قطره فلج اطفال هم نایاب شده بود. هشت‌ماهه بودم. تازه می‌خواستیم یاد بگیرم چطور روی دو پا بایستم و قدم بردارم که فلج شدم. تا مدت‌ها خودم را روی زمین می‌کشیدم و تا قبل از خرید ویلچر، مادرم با فرغون مرا این طرف و آن طرف می‌برد. با وجود این، اعضای خانواده چنان راحت و طبیعی با شرایط برخورد می‌کردند که تا قبل از ورود به دبستان تفاوتی میان خودم و بقیه حس نمی‌کردم.»

مجبور شد دو سال دیرتر از هم‌سن‌وسال‌هایش به مدرسه برود. هیچ مدرسه‌ای او را ثبت‌نام نمی‌کرد. شاید می‌خواستند جراحات حاصل از جنگ را فراموش کنند یا پذیرش این تراژدی که در دسترس نبودن یک قطره خوراکی ساده این همه رنج و ناتوانی ایجاد کرده است چنان مشکل بود، که مسئولان اصرار داشتند مشکل پولیو نیست و زهرا باید به مدرسه استثنایی برود. پدر و مادرش اما زیر بار نرفتند. دو سال جانانه جنگیدند تا از متخصصان مختلف برکه تأیید بگیرند که ذهن و ساز و کار مغزی زهرا آسیب ندیده است و می‌تواند مانند بقیه بچه‌ها به مدرسه عادی برود.

دبستان هرچند به خانه زهرا نزدیک بود، باز هم رفت‌وآمد میان خانه و مدرسه مسئله‌ای بغرنج بود. قهرمان زندگی زهرا، یعنی مادرش، سال‌های سال روزی تا چهار بار آن مسیر را طی می‌کرد تا زهرا بتواند درس بخواند. نه زهرا باور داشت که تنها از پس رفت‌وآمد برمی‌آید و نه مادرش، اما این همراهی تا کجا می‌توانست و می‌بایست ادامه می‌یافت؟

زهرا صدیقی، سی‌وهشت‌ساله، اهل نیشابور، شخصیت اول این روایت است، زنی که برای رویارویی با مشکل رفت‌وآمد در شهرهای بی‌مهر و بی‌توجه به شهروندان کم‌توان، تصمیم گرفت موتورسیکلتی طراحی کند که بتواند با ویلچرش بر آن سوار شود و مثل همه به کار و زندگی‌اش برسد، موتورسیکلتی که من را یاد ارابه‌های جنگی تروا می‌اندازد. زهرا را سوار بر آن تصور می‌کنم که برای گرفتن حقوق انسانی و شهروندی‌اش مبارزه می‌کند. مبارزه می‌کند تا بتواند عضوی از جامعه‌ای باشد که حتی گواهی‌نامه رانندگی با موتور را از او دریغ کرده است. بماند که پنج ماه پیش خانم معصومه ابتکار در حساب توئیترش قول داد برای رفع این تبعیض که هیچ مبنای قانونی ندارد با جدیت تلاش خواهد کرد، قولی که تا این لحظه برای زهرا گواهی‌نامه نشده است.

تمام طول راه، تصویری که در پس‌زمینه ذهنم از او داشتم تصویری بزرگ شده و ملول از معلولانی بود که در آسایشگاه‌ها و تبلیغات بهزیستی دیده بودم، اما زهرایی که روبه‌رویم نشست زنی بود با اندامی ظریف و نسبتاً کشیده که دامنی مشکی و بلوزی صورتی بر آن خودنمایی می‌کرد. تل بافته از مرارید روی موهایش اولین چیزی بود که به چشم آمد. آرایشی ساده داشت و رژ لب ملیح روی لب‌های خندان‌ش چهره‌اش را جوان‌تر از سنش نشان می‌داد. زهرا درست شبی که اولین جنگنده‌های دشمن در آسمان صفر مرگ می‌کشیدند به دنیا آمده بود. نه چیزی از جنگ می‌دانست نه از تحریم و نه از بیماری. تراژدی تلخ زندگی اینجاست که برای دچار شدن به اتفاقی ناخوشایند حتی لازم نیست از قبل چیزی راجع به آن بدانی. بعد از حمله ناگهانی ویروس پولیو، تا مدت‌ها فقط چشم‌های زهرا جان داشتند، اما رفته‌رفته به کمک دکترها و فیزیوتراپی و عشق و توجه بی‌وقفه





تاشقایق هست زندگی باید کرد

روایتی از زندگی شقایق حسن‌زاده که موسیقی نجاتش داد

چشمانم با لبخندی مهربانانه و امیدوار تصویر صورتم در آینه را نوازش می‌دهد. آری، این منم، همان دختر باهوش، جذاب و پرهیجان اولین روزهای بلوغ و این چهره از آن من است، همان چهره زخمی از داغ شعله‌های آتش که در عنفوان نوجوانی، سال‌ها مرا افسرده و خانه‌نشین کرده بود اما حالا نه تنها پیرومندانم که با افتخار به آن می‌نگرم. این زخم‌ها طرحی نو برای زندگی‌ام ساخته بودند. آن‌ها برایم مرکبی شدند تا سوار بر بال‌های هنر، در قلمروی تازه از آرزوها پرواز کنم.



*
شهر بانو
شیماسکافی

به‌راستی آن روزها چقدر در اشتباه بودم، عاصی و بی‌اعتماد به آسانی نهفته. در دل سختی‌های بی‌شمار، زندگی را تمام‌شده می‌پنداشتم و از یک جایی به بعد، ذهنم مدام به دنبال چرایی این اتفاق بود تا اینکه در نهایت، قلبم تسلیم خداوند و میزبان نوری در آغوش نت‌های موسیقی شد. آن روزها خوب به یاد دارم، یکی از همان وقت‌هایی بود که انگشتان مجروح و پیچیده در باندنم را به سختی روی کیبورد حرکت می‌دادم و تلاش می‌کردم آهنگی قدیمی را بنوازم. یکی از دوستان پدرم هم در کنارم بود و با دوربینش این لحظات را ثبت می‌کرد. می‌گفت فیلم مرا برای یکی از مجریان شبکه ه ارسال خواهد کرد و این اتفاق می‌رفت تا بی‌آنکه بدانم، پاسخ سؤالاتم را با خود بیاورد و سرآغاز فصلی جدید در زندگی‌ام باشد تا گوشه عزلت را رها کنم و دلم بشود اهلی باران، جایی در گوشه‌ای از شهر مشهد که بچه‌هایی داشت با جسمی ناکامل و اعتماد به نفسی ستودنی. همین آشنایی برایم پلی ساخت تا به یکی از استادان موسیقی معرفی شوم و او آموزش مرا به عهده بگیرد. زندگی‌ام هدف‌های تازه‌ای مقابل خود می‌دید و مصمم بودم تا با تمام سال‌های بربادرفته‌ام بجنگم. گویی جانی تازه در گ‌هایم دمیده باشند، شوقی که حتی با وجود طعنه مردم کوچه و بازار، مرا برای آموختن به پیش می‌برد و ساعت‌های متوالی از خانه دور نگه می‌داشت. حالا من به آموزشگاه موسیقی می‌رفتم. نواختن پیانو را به طور حرفه‌ای یاد می‌گرفتم و حتی در مؤسسه باران، آموخته‌هایم را تدریس می‌کردم. تحصیلم را هم دوباره بی‌گرفتم و رشته موسیقی را برگزیدم. راستی، یک چیز دیگر! حوالی همان روزهای خوب، پزشکی را هم یافتیم که می‌توانست به بهبودی‌ام کمک کند. او اجازه داد باندهای دستم باز شود و من این روزها برای برگشت حداکثر بهبودی‌ام در تلاشم اما دیگر خوب می‌دانم که این زخم‌ها با آمدنشان استعدادی را در من بیدار کردند که شاید برای همیشه مدفون می‌ماند. آن‌ها معنایی به زندگی‌ام بخشیدند که بدون تجربه کردنشان، نمی‌یافتیم. آری، تا شقایق هست، زندگی باید کرد.

فلج شده بود. جامعه، مردم و مسئولان با نگاه و رفتاری رقت‌انگیز و از سر ترحم آزارش می‌دادند. شهرها روزبه‌روز بزرگ‌تر و پیشرفته‌تر می‌شدند بدون آنکه حقی برای زهرا و همدردانش در نظر گرفته شود. هیچ‌کس به فکرش نبود. باید فکری به حال خود می‌کرد. به سرش زد که موتور بخرد.

* «عزمم را جزم کردم که موتور سوار شوم. موتوری خریدم که خیلی خوشگل بود اما قرار بود تکه‌تکه شود تا مناسب ویلچرم باشد. شب‌ها پیش خودم تصور می‌کردم. لحظه‌شماری می‌کردم زودتر حاضر شود تا بتوانم سوارش شوم. روزی که آماده شد و رفتم برای تحویل گرفتنش، توی ذوقم خورد. اصلاً شبیه موتوری که توی رؤیاهام ساخته بودم نبود، اما بهتر از هیچ چی بود. فردای آن روز، سوار موتورم شدم تا بروم دانشگاه. دل توی دلم نبود. اضطراب داشتم و هیجان. پدرم و شوهرخواهرم گفتند همراهم می‌آیند که اتفاقی برآیم نیفتد.» پسرخاله‌اش از قبل به او یاد داده بود که کلاچ و ترمز چیست و چطور باید براند. خوش حال اما نگران سوار موتور شد و به سمت دانشگاه راه افتاد. شوهرخواهرش سمت راستش نشسته بود و وزن سنگینش تعادل موتور را به هم می‌زد. در راه توی یک چاله کوچک گیر کردند و موتور و ویلچر افتاد روی پاهای زهرا.

* «بد جوری ترسیده بودم. پدرم سراسیمه آمد و گفت: نمی‌خواهد دیگر سوار شوی؛ اما اصرار کردم که باید همین الان سوار شوم و راه بیفتم، شبیه سوارکاری که اسبش رم کرده و افتاده است و باید بر ترسش غلبه کند. این بار تنها سوار موتورم شدم. بدون هیچ مشکلی رسیدم به دانشگاه. باغور جلو چشم بچه‌ها و همکلاسی‌هایم راندم. اصلاً در پوستم جا نمی‌شدم. احساس آزادی داشتم.

زهرا توانست شاخ‌گول را بشکند. مستقل شد، هرچند هنوز مشکلات زیادی پیش رویش هست. هنوز کاستی امکانات و نگاه و رفتار مردم خسته‌اش می‌کند و قلبش را می‌شکند.

* «باورت می‌شود که یک روز موتورم خراب بود و زنگ زدم به یکی از تاکسی‌های اینترنتی تا بروم سر کار اما تا دید فلجم، گفت سرویس را کنسل کرده است چون حوصله مسافر معلول ندارد؟ باورت می‌شود بهزیستی که وظیفه‌اش رسیدگی و رساندن خدمات به من و امثال من است طوری رفتار می‌کند که انگار دارد در حق یک مشت بدبخت بیچاره لطف می‌کند و صدقه می‌دهد؟ هنوز هم که هنوز است هیچ‌کدام از ما بیمه تکمیلی نداریم و بیمه سلامت و خدمات درمانی برایمان کارایی ندارد. شاید باورت نشود. به‌تازگی در ناحیه پنجم برای بچه‌های معلول اجتماعی ساخته شده است که حتی آسانسور ندارد شنیده‌ام مشکل خط تلفن ثابتشان هم حل نشده است. این چیزها توی زندگی ما زیاد است، چیزهایی که قلب من و امثال من را شکسته است و می‌شکند.»

موتور سوار شدن زهرا نه تنها حس توانمندی و شور و شوق به او داده بلکه انگیزه و نمادی شده است برای دوستان و همکاران او که موقعیتی مشابه زهرا دارند. درست است که تاکنون هیچ‌کس به علت زن بودنش موتورسواری او را زیر سؤال نبرده است و حتی رسانه‌ها از او یک قهرمان ساخته‌اند اما گرفتن گواهی‌نامه هنوز دغدغه‌ای بزرگ برای اوست. با اینکه همیشه احتیاط را در رانندگی حفظ می‌کند، هر بار که سوار موتورش می‌شود، از خودش می‌پرسد: اگر تصادف کنم چه به سرم می‌آید؟ کدام قانون، کدام رسانه، کدام شخصیت از من دفاع خواهد کرد؟

* «دبیرستانی بودم که یک روز برخلاف روال همیشه خبری از مادرم نشد. نیم ساعتی منتظر ماندم اما فایده نداشت. تصمیم گرفتم به سمت خانه راه بیفتم به این امید که در بین راه مادرم را خواهم دید. قدرت عشق و همراهی هرروزه مادر دست‌هایم را برای به حرکت درآوردن ویلچر ضعیف و ناتوان کرده بود. ترسیده بودم. بغض و هیجان رهایی ضربان قلبم را به شماره انداخته بود. هرچه از مدرسه دورتر و به خانه نزدیک‌تر می‌شدم اضطراب و هیجانم بیشتر می‌شد و دست‌هایم ملتهد و زخمی. خسته بودم اما نه راه پس داشتم و نه توان پیش رفتن. حتی نمی‌توانستم از کسی کمک بگیرم.»

وقتی به خانه رسیدم و مادرم را دیدم، بغضی که کل راه در گلویش بود ترکید. آن لحظه، زهرا کرم ابریشمی بود که درد و خستگی و شوق دگرگونی، به خودباوری‌اش پر و بال داده بود. آن روز راه طولانی بازگشت به خانه تمام شد اما زهرا تازه اول راه بود و با ورود به دانشگاه و محیط کار، فاصله‌ها طولانی‌تر شد و رفت‌وآمد طاقت‌فرساتر. کنکور ریاضی شرکت کرده بود و برای گرفتن مدرک کاردانی کامپیوتر آمده بود مشهد، یک پیروزی شیرین دیگر، هرچند این شیرینی با دو سال رنج مدام رفت‌وآمد سخت و نفس‌گیر میان خوابگاه و دانشگاه، و مشهد و نیشابور همراه بود.

* «هر بار می‌خواستیم بین مشهد و نیشابور رفت‌وآمد کنیم، مصر بودم که مثل بقیه آدم‌ها با اتوبوس سفر کنیم. از نیشابور، برادرم کمک می‌کرد اما وقتی قرار بود از مشهد به نیشابور بروم، همه چیز بیش از همیشه سخت و تحمل‌ناپذیر می‌شد. اول مسافرها را زیر نظر می‌گرفتم که ببینم می‌توانم ازشان درخواست کمک کنم یا نه. اگر کمکی پیدا می‌کردم، ازشان می‌خواستیم بازوهایم را بگیرند. بعد مثل یک گوریل، خودم را از میله‌پله‌های اتوبوس به سمت صندلی‌ام بالا می‌کشیدم. واقعا لحظات سخت و خجالت‌آوری بود. بارها گریه کردم و بارها از سفر کردن منصرف شدم اما جا ن‌زدم.»

زهرا بعد از پایان دانشگاه به نیشابور برگشت و مشغول به کار شد اما چون تشنه دانستن و پیشرفت بود، هم‌زمان در مقطع کارشناسی ثبت‌نام کرد. از آن لحظه، مسئله زمان برایش بیش از همیشه پررنگ شد. دشواری رفت‌وآمد از یک سو و رفتار نامهربان مردم از سوی دیگر هرروز او رارنجیده و گاهی خشمگین می‌کرد. بی‌گناه و بی‌دلیل قربانی



بلوغ شلوغ

نگاهی به آثار سینمایی
با نقش آفرینی دختران کنشگر



*
شهریار
حامد پنابادی



نوجوانی دوران
تکامل و رشد هویت و
شخصیت افراد است.
نوجوانان از طریق
عضویت در گروه‌ها و
خرده فرهنگ‌ها سعی
می‌کنند به شناختی از
خود و دیگران برسند.
نوجوانی مفهومی
متغیر است و با تغییرات
جوامع، مفهوم
نوجوانی نیز دستخوش
تغییر می‌شود. خانواده
و جامعه باید شرایط
سفرهای درون شهری
و برون شهری مستقل
را برای دختران فراهم
کنند و اجازه تجربه
زندگی به مثابه امر
اجتماعی روزمره را
بدهند.

* دیوارها ابدی نیستند

قانون منعی برای صدور گواهی‌نامه موتورسیکلت
برای زنان ندارد اما در متن قوانین تصریح هم
نشده است که صدور گواهی‌نامه موتور برای
بانوان بدون اشکال است. این سکوت قانون
راه را بر تأویل و تفسیرها و اعمال سلیقه‌ها
گشوده و موجب شده است مسئولان امر زیر
بار صدور گواهی‌نامه برای زنان موتورسوار
نروند.

محمدعلی طالبی که با «شهرموش‌ها» و فیلم‌های
درخشانی که برای کودک و نوجوان ساخته است
شناخته می‌شود با فیلم «دیوار» در سال ۱۳۸۶
اولین تصویر زن موتورسوار را بر پرده سینما نشانده.
فرامرز صدیقیان که پیش از این با نقش آفرینی
در فیلم «اتوبوس شب» کیومرث پوراحمد خوش
درخشیده بود و به عنوان استعداد جدید بازیگری
 مطرح شده بود، در این فیلم خودش را به عنوان
بازیگری مستعد تثبیت کرد.

«دیوار» روایتگر زندگی مردی است که روی دیوار
مرگ در شهر بازی موتور می‌راند و طی حادثه‌ای
فوت می‌کند و دخترش برای آنکه باری از روی
دوش خانواده بردارد، جای پدر را روی موتور
می‌گیرد. رئیس راهنمایی و رانندگی وقت به فیلم
معارض شد. فیلم با انجام ۳۰ مورد اصلاحیه و
سانسور بر پرده سینما نقش بست اما این پایان
کار فیلم نبود. «دیوار» در اکران هم مغضوب واقع
شد و اکران مناسبی نداشت. جالب این است
که این مخالفت‌ها بخشی از داستان فیلم است،
دیواری که باید آن را دور زد.

حسین جعفریان سیمرغ بلورین بهترین
فیلم‌برداری را برای فیلم‌برداری «دیوار» از
جشنواره فیلم فجر آن سال دریافت کرد.

* سال‌های پرسه و پریشانی

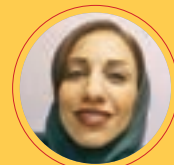
رسول صدر عاملی پیش از آغاز راه فیلم‌سازی،
در کسوت روزنامه‌نگار روی مسائل اجتماعی
نوجوانان و جوانان متمرکز بوده است و با ورود به
دنایای فیلم‌سازی، همان دغدغه‌ها را به سینما
می‌آورد. آثار صدر عاملی جانی تازه به سینمای
اجتماعی ایران می‌دمد. انتخاب سوژه‌های
بکر، داغ و به‌روز در کنار پرداخت عمیق و نگاه
کارشناختی که واجد استانداردهای هنری و
سینمایی است موجب می‌شود سینمای صدر
عاملی توأمان مورد توجه مخاطب خاص و عام
قرار بگیرد. او «دختری با کفش‌های کتانی» را در
سال ۱۳۷۷ و با الهام از ماجرای شاهرخ و سمیه
ساخت که جایزه جشنواره فیلم برلین را برایش به
ارمغان آورد.

«دختری با کفش‌های کتانی» فیلم بلوغ و
نوجوانی است و آینه تمام‌نمای یک جامعه
جنسیت‌زده. کنجکاو برای شناخت جنس
مخالف، پرسه‌زنی و کشف دنیای اطراف از طریق
پرسه و گردش از ویژگی‌های مهم دوران نوجوانی
است اما فضای فکری و فرهنگی جامعه چندان
برای حضور دختران آماده و مهیا نیست. انگاره‌ها
و کلیشه‌های جنسیتی غلط عرصه عمومی را برای
حضور دختران صعب کرده است. آن‌گونه که در
فیلم می‌بینیم، خانواده‌ها نیز به علت شکاف
سنی و نسلی با نوجوانان خود، مفاهیم برقرار
نمی‌کنند و با زیر سؤال بردن شخصیت و هویت
دختر نوجوان خود، بعضاً زمینه‌ساز طغیان و
خودویرانگری وی می‌شوند. پگاه آهنگرانی با
نقش آفرینی در این فیلم به سینمای ایران معرفی
شد و جایزه بهترین بازیگر جشنواره بین‌المللی
فیلم کودک و نوجوان اصفهان را از آن خود کرد.

* غبار روی تو

رضا میرکریمی کارگردانی نام‌آشنا و پیراوزه است. او
در آخرین اثر سینمایی‌اش، فیلم «دختر»، به سراغ
اهواز غبارآلود رفته و نقش خرده فرهنگ‌های بومی
را در شکل‌گیری کلیشه‌های جنسیتی به تصویر
کشیده است. حضور در گروه همسالان برای جوانان
و نوجوانان هویت‌بخش است اما نگاه جنسیتی
حاکم بر بافت سنتی جامعه محدودیت‌های فراوانی
برای حضور دختران در جمع همسالان و در ساحت
عمومی شهر و جامعه رقم می‌زند. «دختر» به ما
نشان می‌دهد که این تعارضات فرهنگی چگونه
فاجعه می‌آفریند و به گسست فرهنگی و هویتی و
در نهایت به هویت‌باختگی منجر می‌شود. «دختر»
با نامزدی در هفت رشته اصلی در سی و پنجمین
جشنواره فیلم فجر، جزو فیلم‌های مطرح جشنواره
سی و پنجم بود که با کسب تنها یک سیمرغ بلورین
در رشته موسیقی از سوی محمدرضا علیقلی، جزو
ناکامان بزرگ جشنواره هم بود. بازی درخشان
فرهاد اصلانی در بیشتر جشنواره‌های سینمایی
مورد توجه قرار گرفت و جایزه بهترین بازیگر نقش
اول مرد را از جشنواره فیلم مسکو نصیبش کرد.
«دختر» روایتگر تنهایی دخترانه ستاره و سفر به
درون آدم‌هاست بدون آنکه از دنیای بیرون غافل
شود. فیلم سرشار از نماهای چشم‌نواز شهری
است. تصویر پالایشگاه آبادان، پل معلق اهواز،
بزرگ‌راه‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های تهران به نوعی
به تقابل سنت و مدرنیته در رشد و توسعه شهرها
و در درون آدم‌ها را توأمان به تصویر می‌کشد.
اهواز غبارآلود فیلم «دختر» تصویر زنده و جاندار
از مهم‌ترین معضل زیست‌محیطی این خطه ثبت
کرده است که رابطه معناداری با محتوای فیلم دارد
چراکه هوای رابطه‌ها هم غبارآلود است.

سفر به دنیای فلسفه



*
شهربانو
نادیا تقوی

«دنیای سوفی» ۱۹۹۱ (Sophie's World) کتاب
برای کتاب‌بازها نامی آشناست. کتاب
ششصدصفحه‌ای یوستین گارد (Josefine
Gaarder) نروژی داستانی است درباره تاریخ
فلسفه و برای آشنایی نوجوانان با تاریخ تفکر.
سوفی دختری نوجوان است که به واسطه
نامه‌های مرموزی که دریافت می‌کند، درگیر
داستان‌هایی عجیب می‌شود. مطالعه «دنیای
سوفی» در نوجوانی درهای زیادی به روی شما
می‌گشاید و می‌تواند آغازی بسیار مناسب برای
شروع یک دوره مطالعات سودمند و مفید باشد.
در کنار مخاطبان عمومی‌تر، استادان فلسفه هم
جزو مخاطبان کتاب گارد هستند. بسیاری از
آن‌ها می‌خواهند ببینند گارد چطور به مباحث
تخصصی عمومیت می‌بخشد و چگونه فلسفه را
وارد زندگی روزمره می‌کند.

«دنیای سوفی» پیش از هر چیز به دنبال تصریح
تاریخ فلسفه است. از این منظر، خیلی به
فضاسازی‌های داستانی راه نمی‌دهد و به جای

آنکه به شرح و تفصیل بپردازد، با اشاره به نکات
مهم و کلیدی، سه هزار سال اندیشه را به صورت
موجز در ۶۰۰ صفحه خلاصه کرده است. گارد
با این کتاب آتش اشتیاق به مطالعات فلسفی
را به جان مخاطب می‌اندازد. او پیچیده‌ترین
مفاهیم فلسفی را بدون آنکه مبتذل شود با
زبانی ساده و همه‌فهم بیان می‌کند. مهم‌ترین
کارکرد کتاب، آموزش درست اندیشیدن
است.

«دنیای سوفی» به دلیل اهمیت و موفقیت
چشمگیر، به ۵۴ زبان زنده دنیا ترجمه شده و
میلیون‌ها نسخه از آن در سراسر دنیا به فروش
رسیده است. در ایران نیز ابتدا از سوی حسن
کامشاد، سپس از سوی مترجمان دیگر به
فارسی برگردانده شد. به گمانم همان ترجمه
حسن کامشاد به دلیل تخصص و تسلطش بر
فلسفه، ترجمه‌ای خواندنی‌تر است که از برگردان
انگلیسی ترجمه شده و از سوی انتشارات
نیلوفر به طبع رسیده است. «دنیای سوفی»



«فلسفیدن» را به شما می‌آموزد. پس لذت
مطالعه‌اش را از دست ندهید.



«دنیای سوفی» پیش از هر چیز به دنبال
تصریح تاریخ فلسفه است. از این منظر، خیلی
به فضاسازی‌های داستانی راه نمی‌دهد

بانوگشسب

پهلوان دختر ایران زمین

نگاهی جامعه شناختی به بانوگشسب نامه در ادبیات ایران



* شهر بانو حمیده وحیدی

اسطوره‌ها و داستان‌های کهن هر قومی نقشی مهم در شکل‌گیری هویت جمعی مردمان آن سرزمین ایفا می‌کند. از این رو، بازشناخت شخصیت‌های اساطیری می‌تواند در شناخت بهتر ما از پیشینه و تاریخ سرزمین‌های کهن مؤثر واقع شود. اسطوره‌ها بخشی از واقعیت هر قوم و جامعه‌ای است که

آرزوهای آن قوم را برملا می‌کند. از مهم‌ترین متون ادبیات کهن ایران زمین، شاهنامه فردوسی است. شاهنامه فردوسی مملو از شخصیت‌های اساطیری و کهن‌الگوهاست. یکی از این اساطیر و کهن‌الگوهای حماسی، بانوگشسب است. در همین زمینه، با منصوره موسوی به گفت‌وگو نشستیم تا داستان حماسه‌آفرینی‌های بانوگشسب، دختر رستم پهلوان، را از زبان ایشان بشنویم. منصوره موسوی مؤلف کتاب «زنانگی و بدن» است و درباره شخصیت‌های زن در اسطوره‌ها مطالعه و تحقیق کرده است.

* گشسب، دختر رستم

موسوی ابتدا به کمتر شناخته‌شده بودن گشسب اشاره می‌کند و می‌گوید: همه ما نام گردآفرید را شنیده‌ایم، زنی که در نبرد معروفش با سهراب حماسه می‌آفریند اما کمتر کسی با نام بانوگشسب آشناست. حماسه‌آفرینی‌های او آن قدر اهمیت دارد که در منظومه «گشسب‌نامه» یا «بانوگشسب‌نامه» به زبان فارسی دلاوری‌های او سروده شده است. این منظومه در حدود هزار بیت است و تنها حماسه ملی ایران زمین است که پهلوان دختری قهرمان

داستان است. نام او در «فرامرنامه»، «شهریارنامه»، «بهمن‌نامه» و «شاهنامه» فردوسی نیز آمده است. نام او بانوگشسب است، یعنی بانویی که دارنده اسب نراست یا پهلوان بانویی همانند اسب نر. از نظر خانم مهرانگیز کراچی، بانوگشسب کهن‌الگو و صورت نوعی زنی است که به شکل زنی پیکارگر متجلی است، پهلوانی هنرمند، زیبا و -از همه مهم‌تر- جنگجویی بی‌مانند که هم‌اوردی از جنس خود نمی‌یابد و با مردان می‌جنگد و آن‌ها را نیز شکست می‌دهد. او پهلوانی مقتدر، خردمند و فرزانه تصویر شده است که رایزن‌های، پادشاه ایران، نیز هست. بانوگشسب دختری است سرکش و توانا.

* در هم شکستن کلیشه‌های جنسیتی

در منظومه «بانوگشسب‌نامه» نقش جنسیتی زن در ادبیات فارسی تغییر کرده است. منظوری درباره نقش جنسیتی گشسب می‌گوید: او تصویری منحصر به فرد دارد. این تصویر آن قدر یگانه است که در وصفش منظومه‌ای حماسی سروده شده است. او از عشوگری و رفتارهای قالبی زنانه مانند نرم‌خویی، لطافت، افسونگری، عاشق‌پیشگی و فتنه‌انگیزی دور است. دلاوری است که در میدان نبرد همدوش مردان و با مردان می‌جنگد. او نقش کلیشه‌ای زن در ادبیات فارسی را در هم شکسته است. او معشوقه، جادوگر و همسر و مادر نیست. درست است که دختر رستم و خواهر فرامرز است و بعدها همسر گیو می‌شود اما همه این نقش‌ها از آن رو اهمیت دارد که جایگاه رفیع او را در کنار چنین پهلوانانی نشان دهد. این جایگاه رفیع باعث شده است کتابی درباره او نوشته شود. این فردیت، یگانگی، شخصیت قاطع و جسوری که مرزبندی مشخصی با بقیه زنان شعر فارسی همچون شیرین، لیلی، رودابه، تهمینه و ... دارد آیا برآمده از نیاز جامعه به چنین زنی نیست؟ زنی که می‌خواهد تقدیر و سرنوشتش را خود رقم بزند، و حتی برای آن می‌جنگد.

* پیروزی بر پدرو و شکستن سلطه پدران

مبارزه با پدرا از نقاط عطف داستان گشسب است که موسوی آن را این‌گونه بازگو می‌کند: قصه بانوگشسب، چه واقعی و چه اسطوره‌ای و چه حماسی، داستان زنی است تلاشگر، هوشیار و خودآگاه که چون به عصر پهلوانی تعلق دارد، با ارزش‌های همان عصر نیز توصیف می‌شود: شجاعت و مبارزه. او می‌خواهد با توسل به همان ارزش‌ها هویت خود را اثبات کند. او در نبرد با پدرش، رستم، که برای مراقبت از او و فرامرز چهره‌اش را پوشانده است، پیروز می‌شود و با شمشیرش نقاب پدر را می‌شکند و چهره‌اش را برملا می‌کند. این نمادی از استقلال و غلبه بر سلطه پدران رستم است.

من آن رستم زال را دخترم فروزنده در برج چون اخترم چو از گوهر او بود گوهرم به هر سروری در جهان سرورم

* جنگیدن برای به دست آوردن حق انتخاب

اما نقطه اوج داستان گشسب ماجرای عروسی اوست که دست‌مایه نمایشنامه‌نویسان هم بوده است. موسوی داستان را این‌گونه روایت می‌کند: بانوگشسب با خواستگاران و عاشقانش نیز می‌جنگد و آن‌ها را از میان برمی‌دارد. وقتی سه شاه هندی با نوشتن نامه‌ای به زال از بانوگشسب خواستگاری می‌کنند، رستم چاره را در آن می‌بیند که خواستگاران با دخترش نبرد کنند و او را از روی زمین بریابند. پیشنهاد رستم در واقع بازمانده سنت ازدواج ربایشی در جوامع پدرسالار است که دختر حق هیچ انتخابی نداشته است. بانوگشسب با این رسم جامعه پدرسالار آشکارا نبرد می‌کند و خواستگاران را در نبردی تن‌به‌تن از میان برمی‌دارد.

زروم و زچین و زترک و تثار هرآن کس که وی را شددی خواستار چو بادی به کشتی شدی بار کس نبد مرد میدان او هیچ کس پس از این ماجرا همه پهلوانان و سرداران نامی

ایران خواستار ازدواج با او می‌شوند و با هم به نزاع برمی‌خیزند. رستم که می‌داند آنان نیز در نبرد با دخترش شکست می‌خورند و جان پهلوانان ایران زمین در خطر است، تدبیری می‌اندیشد. فرشی می‌گستراند و از آن ۴۰۰ مرد جنگی می‌خواهد روی آن بنشینند تا رستم فرش را بتکاند و هرکس روی فرش ماند و تاب آورد به همسری دخترش برگزیده شود. تکاندن این فرش نیز به بانوگشسب واگذار نمی‌شود و پدر هم برای گزینش خواستگاران تصمیم می‌گیرد و هم خودش فرش را می‌تکاند. بانوگشسب نیز ناراضی خود را در شب عروسی شان نشان می‌دهد.

ز تندی برآشفتم بانوی گرد نمود آن جهانجوی را دستبردم بزد بر سر گوش او مشت سخت بدان سان که افتاد از روی تخت دو دست و دو پایش به خم کمند بیست و به یک گوشه اندر فکند

این جامعه شناس معتقد است او در شب زفاف دست و پای گیو را می‌بندد و به گوشه‌ای می‌افکند و رهسپار شکار می‌شود. این در واقع اعتراض به پدری است که حق انتخاب همسر را از او سلب کرده است، اگرچه با پهلوان‌ترین و اصیل‌ترین قهرمان روزگار ازدواج کرده است، و زمانی می‌گذرد تا با پادشاهی رستم، بانوگشسب روی خوش به گیو نشان می‌دهد. بعدها بیژن از او زاده می‌شود.

از احساسات و عشق ورزیدن بانوگشسب نیز مانند همه زنان حماسه‌های ایرانی سخنی در میان نیست. ارزش‌های ویژه این زنان شجاعت و شرم و خردمندی است. زنان عاشق‌پیشه شاهنامه فردوسی نیز ایرانی نیستند. تهمینه، رودابه، سودابه و ... غیر ایرانی‌هایی‌اند که عاشق پهلوانان ایرانی می‌شوند. ما از احساسات بانوگشسب نیز چیزی نمی‌دانیم اما او نماد زنی است که با درآمیختن لطافت و زیبایی و خرد و مهربانی و پیکارگری بر محیط و فضایی که زن در آن ناگزیر از پذیرش و سکوت است چیره می‌شود.





ویرایش عکس: میلاد سنگانی
تلفن دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۱-۵
تلفن روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
نمبر: ۳۷۲۴۳۱۰
دفتر مرکزی روزنامه شهر آرا:
میدان شهید، نبش دانشگاه، یک

صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول: مجید خرمی
سردبیر: توحید آرشیبیا
دبیر: شهریار تو: حمیده و وحیدی
مدیر هنری: شهر آرا: حسین نیکخوی نوروزی
صفحه آرا: زهره کلدی زاده
ویراستار: ایرج طوفان
دبیر عکس: سعید کلی



اتاقی از آن خود

بررسی تاریخچه حضور زن در عکاسی جهان و ایران - بخش دوم

در زمینه هنرهای بصری زنان هستند و بخش بزرگی از این آمار را زنان عکاس تشکیل می‌دهند. اما چه مؤلفه‌هایی عکاسی را برای زن امروز جذاب می‌کند و عکاسی را در چه مسیری به کار می‌گیرد؟

زیگموند فروید بر این باور بود که انسان با هر ابزاری اندام‌های خود را تکمیل می‌کند، و دوربین عکاسی را گسترش قدرت یادآوری و اندام حافظه‌ای انسان می‌داند. گویی انسان با ابزارها تسلطش را بر جهان گسترش می‌دهد و عکاسی که ابزار به خاطر آوردن است، نه تنها روش آن را تغییر می‌دهد بلکه با نشان دادن و حفظ آنچه تاکنون دیده نمی‌شد یا -به زبانی دیگر- با ثبت روایتگری‌های متنوع از یک ابژه، حافظه جمعی و اجتماعی را نیز تحول می‌بخشد. این امر به روشی نو در جریان رویارویی تاریخ و خواندن آن منجر شده است. این‌گونه است که این ابزار در دست زنان نیز چنین کاربردی می‌یابد و مدیومی می‌شود برای قدرت بخشیدن به صدایی که تا پیش از آن ضعیف بود و حال مسیر اوج‌گیری و قدرت خود را طی می‌کند.

در حالی که تفکر دسته‌بندی جنسیت به مرد و زن در مقابل نگرش سیال درک هویت جنسی همچنان مقاومت می‌کند، زنان راهکارهای متنوعی در مسیر بازتعریف هویت خود آن چنان که خود روایتگرش باشند به کار می‌گیرند. تلاش برای خروج جسم از نمایه ابژه‌ای برای تمایلات و غرایز مردان، و بازنگری آن به نیرویی خلاق و کنشگر و نیز کشف ویژگی‌های ذهنی و زبانی، به مسیر چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی و بازویسی سنت‌های تحت سلطه مردان در تاریخ رونق می‌بخشد و با نگاه شکاک خود به ارزش‌های ایدئولوژیکی که تا پیش از آن بدیهی انگاشته می‌شد، سعی در معناسازی از منبعی دارد که برای بازه‌ای طولانی در تاریخ مکتوب، گم و نادیده گرفته شده است. این مسیر از نگرستن دوباره به خود تا به تصویر کشیدن و در منظر قرار دادن در حرکت است، محتوایی که طیفی از خاطره و حرمان تا مقاومت، مخالفت و مبارزه را در بر می‌گیرد و با ارجاعات متعدد درون‌متنی به آثار زنان قابل بازیابی و خوانش است. این‌گونه است که عکاسی با قابلیت‌هایی که در گسترش نگرستن و به خاطر آوردن دارد، و با بنیان دیدن و تصویرگری فردی، در دستان زنان ابزار ساختن نظامی از نشانه‌هاست برای خروج از تابعیت با گسترش خودآگاهی و بازآفرینی سوژه زن. زمانی که انسان زندگی خود را تعریف می‌کند، در واقع، آن را از نو می‌سازد. گاهی اوقات هنگام تعریف کردن، زندگی خود را تکمیل می‌کند یا از واقعیت فراتر می‌رود، مسیری که از کامرون تا گردا تارو، دورتا لانگ، مارگارت بورک‌وایت، سیندی شرمین، شیرین نشاط و نسل‌های متأخرتر پیش می‌رود. با بیان این بحث تحلیلی، این سؤال مطرح می‌شود: اکنون که چشم‌اندازهای فلسفی، سیاسی و حقوقی در ارتباط با زنان در حال دگرگونی و تحولاتی بنیادی است، زنان چگونه از مجرای عکاسی، هویت و اندیشه خود را در آثارشان به نمایش می‌گذارند و چه آگاهانه و چه به صورت ناخودآگاه، مخاطب را با چه معنایی مواجه می‌کنند؟ این پرسش‌ها محتوایی است که از این پس با تجزیه و تحلیل آثار عکاسی زنان در شماره‌های آتی «شهربانو» با نگرشی میان‌رشته‌ای به آن‌ها خواهیم پرداخت.

زبان وسیله و ابزاری است که انسان به کمک آن با دیگران ارتباط برقرار می‌کند و اندیشه و عواطف خود را بیان می‌نماید. طبق تحلیل عبدا... غذایی در کتاب «زن و زبان»، تصور اینکه اصل و بنیان زبان و گفتار امری مردمحور باشد و به تعبیری مردان به‌تنهایی سازنده زبان و گفتار باشند تصویری غیرمنطقی و غیرعلمی است، اما زمانی که نوشتن به مثابه شیوه‌ای ساختگی در کاربرد زبان و گفتار مطرح می‌شود، طبق شواهد تاریخی، مردان عنصر مسلط بر آنند و بدین‌سان، از طریق نوشتار، مردانگی عنصر و جوهره بیشتری در زبان می‌یابد تا آنجا که هم ظاهر و هم درون‌مایه آن می‌شود. به موازات آن، این عاملیت تک‌جنسیتی که ابزار ثبت‌کننده نوشتار را در اختیار دارد زن را از مستندات مکتوب تاریخی به حاشیه می‌راند و نوشتار، کاربردی ابزاری در امر تسلط و قدرت‌طلبی جنسیتی به خود می‌گیرد.

وی نیز آثارش را در مکتب اکسپرسیونیسم انتزاعی در اواسط قرن بیستم خلق می‌کرد گفت: «این خیلی خوب است که نمی‌توانید متوجه شوید یک زن این اثر را خلق کرده است.» در واقع، شاید بشود گفتار سوتلانا الکسیویچ (Svetlana Aleksievich) در کتاب «جنگ چهره زنانه ندارد» را به همه آنچه از تاریخ می‌دانیم تعمیم دهیم و بگوییم تاریخ با صدای مردانه به ما گفته شده است. هرچند سخن گفتن از زنانی که تاریخ آن‌ها را به فراموشی سپرده است سخت و در بسیاری از موارد ناممکن می‌نماید، امروزه با شکل‌گیری قوانین حقوق مؤلف و رسانه‌های متعدد ارتباط جمعی که کاستی‌ها و معضلات ثبت صاحب اثر را کاهش داده و در بسیاری از موارد رفع کرده است، می‌توان به مسیری که زنان از طریق خلق آثارشان پیش گرفته‌اند پرداخت. اکنون به گزارش موزه ملی زنان هنرمند (NMWA) که مرجعی رسمی و معتبر در این زمینه است، امروز ۵۱ درصد از هنرمندان

این امر در ثبت سوابق تاریخی هنر نیز به اشکالی دیگر بروز می‌یابد. قرن‌ها زنان به طور نظام‌مند از این سوابق حذف می‌شوند که البته دلایل متعدد دیگری نیز در آن نقش داشته است. گونه‌هایی از هنر که عموماً زنان به آن می‌پرداختند مانند طراحی و بافت منسوجات و ساخت ظروف و زیورآلات، آنچه امروزه «هنرهای تزئینی» می‌نامیم، بیشترشان به عنوان «هنر» یا «هنر زیبا» رد شدند یا بسیاری از زنان به دلایل مختلف از تحصیل عمومی و هنر جا ماندند و این عدم توازن به چرخه معیوب «عدم پذیرش-عدم حضور» منجر گردید که به ساخت پیش‌فرض‌ها و الگوهای اجتماعی در مواجهه با آنان می‌انجامید تا آنجا که حتی بیشتر مردان متخصص در حوزه علم و دانش نیز معتقد بودند که زنان هنرمندانی نابالغ‌اند. به عنوان مثال، هانس هفمن (Hans Hoffmann)، هنرمند و استادی شناخته‌شده در هنر انتزاعی، در تعریف از نقاش برجسته خانم لی کراسنر (Lee Krasner) که



*
شهربانو
بیبا بابلیان
مدرس دانشگاه

* * *
زنان راهکارهای
متنوعی در مسیر
بازتعریف هویت خود
آن چنان که خود
روایتگرش باشند به
کار می‌گیرند